صادق هدایت به روایت احسان طبری

«صادق هدایت شاید به علت‏ گیاه‏خواری‏اش مردی لاغراندام و شکننده‏ بود.میانه بالا بود سپید تابه؛با چشمانی‏ گیرا در پس عینکی که روی بینی‏اش کمی‏ به زیر می‏لغزید.تا پیش از ساعت هشت‏ بعد از ظهرکه از آن پس گیلاسی دو یا سه‏ مشروب می‏خورد و شنگول می‏شد،مردی‏ کم سخن و عبوس بود و تا حدی تأثیر خود بگیری در بیننده باقی می‏گذاشت.ولی‏ تنها«چنین به نظر می‏رسید»،و از درون، مردی بی‏ادعا و متعادل و حتی خجالتی‏ و تهی از اعتماد به نفس بود.»

شبها به عیش و نوش مشغول بود

«پاتوق روزانه او ابتدا کافه‏ «لاله‏زار»و سپس کافه«فردوس»، و پاتوق شبانه‏اش کافه-رستوران‏ «کنتینانتال»بود.این دو کافه در خیابان اسلامبول قرار داشتند؛که در آن ایام خیابان معتبر و گردشگاه تهران‏ بود.

هدایت آشنایان فراوان ولی‏ دوستان معدود داشت:دوستان روزش‏ افرادی بودند که با او رابطه هنری و منطقی داشتند.دوستان شبش افرادی‏ بودند که با در عیش و نوش همراهی‏ می‏کردند.عیش و نوش هدایت، وسوسهء دوستان شبش بود.اما آشنایان‏ فراوان هدایت،از همه نوع بودند.گاه‏ با بر سر میز کافه،ساعتی‏ می‏نشستند؛و این را برای خود،نوعی مزیت‏ معنوی می‏شمردند.

پس از مرگ هدایت،هر سه گروه، خود را از دوستان نزدیک هدایت معرفی‏ کردند و هر کدام خواستند سخنگوی او باشند و هر کدام دیدگاه خود را تنها دیدگاه‏ درست درباره او شمردند.

به همین جهت،این همه چهره‏های‏ گوناگون و حتی متضاد از هدایت رسم شده، که گاه خلاف واقع است.»

بدبین ذاتی

«هدایت هرگز عضو حزب توده ایران‏ نبود.بینش فلسفی او به«کیرکه گارد»و «ژان پل سارتر»نزدیکی داشت.«فرانتس‏ کافکا»،نویسنده آلمانی زبان چک را بسیار می‏پسندید و دوست می‏داشت.ذاتا بدبین‏ بود.زندگی را نوعی تحمیل بیولوژیک‏ طبیعت می‏دانست.

خود کشی را-که چند بار در زندگی‏ آن را آزموده بود-پاسخ شایسته انسان به‏ این تحمیل طبیعت می‏شمرد.تلخی و اندوه مغرورانه‏ای در روانش رخنه داشت. گ‏وشه لبانش را طنز مرموزی می‏پیچاند.

به نظرش می‏رسید که«کافکا»،این‏ محکومیت گوسفندانه تبار انسانی را بیش‏ از همه درک کرده است.»

جغدی گوشه نشین که شبها بلبل جمع‏ می‏شد!

«هدایت در زندگی شبانه خود،آدم‏ تازه‏ای بود:جغد گوشه نشین،به شمع جمع‏ و بلبل داستان سرا بدل می‏گردید.نیروی‏ اختراع او در طنز به حد دها می‏رسید.با ارتجال حیرت آوری،یکفرد را با یک طنز خود نابود می‏کرد.

از سحر وحشتناک خنده-خنده‏ دیگران و با خنده خود-با ظرافت و مهارت‏ اعجازمانندی استفاده می‏نمود.صبحی‏ مهتدی،شاید بعد از هدایت،بیش‏از همه‏ طنزگویان اطرافش در این بدیهه‏گویی‏ خنده‏آور استاد بود.بااین‏حال،هدایت بارها او را به فرار و شکست وامی‏داشت.»

بهترین آثارش،آثار بدبینانه او هستند

«برخی آثار خوش‏بینانه و به‏ سود زندگی و مبارزه است.این آثار،کم و حتی گاهی ضعیف‏اند.بهترین آثار او،که در جهت فلسفه درونی او سیر کرده، بدبینانه و گاه انسان دشمنانه است؛ البته نه هر انسانی،بلکه انسانهای‏ فرومایه و بی‏محتوا.هدایت در سرشت خود زندگی و انسان را دوست داشت،ولی از شگرد آسمان‏ رنجیده‏خاطر بود؛رنجشی خیامی‏ و حافظی؛شاعرانی که بسیار می‏پسندید.»

برایش هدیه خریدیم بورمان‏ کرد!

«دو اتاق او را در تهران دیدم. یکی در خانه پدری‏اش و سپس، پس از کوچیدن،در خانه نوسازی‏ که هنوز سیم‏کشی برق نداشت و آن هم در خانه پدری‏اش بود.وقتی‏ کتاب«حاجی آقا»چاپ شد و پول‏ فراوان آن گرد آمد،ناشر که دوست‏ هدایت و یک بازرگان زرتشتی به‏ نام«فریدون فروردین»بود،به من‏ گفت:«من با پول فروش کتاب،رادیو تازه‏ای‏ خریده‏ام.زیرا هدایت رادیو ندارد.بیا تا آن‏ را باهم به خانه تازه‏اش ببریم!»

من موافقت کردم.وقتی به خانهء دور افتاده و تازه هدایت رفتیم،اواسط روز و خود او هم در خانه بود.وقتی آگاه شد که‏ ما رادیویی برای او خریده‏ایم،با تلخی گفت: «بگذارین توی آفتاب بترکد.»

این را برای آن گفت که خانه‏اش برق‏ نداشت و ما بدون اطلاع از این مسئله‏ رادیویی خریده بودیم،که نمی‏توانست مورد استفاده‏اش قرار گیرد.این جملهء او،ما را بور کرد.»

اشاره: احسان‏ طبری از اولین‏ کسانی بود که در داخل کشور،به‏ شیوه‏ای‏ جانبدارانه به‏ طرح صادق‏ هدایت پرداخت؛ و همو از عوامل‏ جذب هدایت به‏ حزب توده و جریان چپ در کشور بود؛که‏ این جانبداری تا پس از پیروزی‏ انقلاب اسلامی و فروپاشی حزب‏ توده برقرار بود. یادداشت‏های‏ ذیل از طبری، مربوط به دوران‏ مذکور است.